



از کرونا، سیگار و دیگر دیالکتیک‌ها

نویسنده: حسین پروانه – امیر کمالی

در وضعیت کرونایی ما بار دیگر، علم در زمین تجربه بازی می‌کند، به آمار می‌چسبد و حتی گویی شکل جدیدی از خرافات را بازتولید می‌کند که شاید نتوان هیچ نامی جز «خرافات علمی» بر آن نهاد. صرف نظر از فواصل زمانی کوتاه، همه ما یک اندازه می‌دانیم. سازمان بهداشت جهانی تنها صدای مشترک یا همان اسپرانتوی جمعی است. اینک شاهد نظام جدیدی از دانش‌ایم که به تبع آن، انسان‌ها شبی از کمونیستی شدن علم را تنها در نوعی جهل تجربه می‌کنند. علم اینک برای همه در دسترس است، اما به شکل خرافی‌اش. ما در منقبت علم، بی طبقه شده‌ایم.

تازه‌ترین شکل این رویداد پیامی است که اخیراً در شبکه‌های اجتماعی دست به دست می‌شود، مبنی بر این که ۹۸ درصد کسانی که در اثر ابتلا به کوید ۱۹ فوت شده اند سیگاری نبودند؛ بنابراین تحلیل اولیه آماری نوعی استنتاج مشترک است از این امر که احتمالاً نیکوتین، بدن را در برابر این ویروس مقاوم می‌سازد. این پیام بیشتر شبیه شوخی بامزه‌ای است که توسط سیگاری‌ها برای روحیه‌دادن به یکدیگر و البته گاهی هم برای طعنه زدن به غیرسیگاری‌ها مکرر می‌شود. اما چنانچه این شوخی کمی جدی گرفته شود شاید برپایه نوعی منطق واژگونی قابل توضیح باشد. بی‌شک بعد از شیوع کرونا و جدی‌تر شدن خطر، چرخه زندگی جمعی و فردی از روال عادی‌اش خارج شده و به شکل بی‌سابقه‌ای روند امور متوقف گردیده است. این یک فرایند سرگیجه آور است، هم برای حکومتی که حتی در چنین وضعیتی دست از تولید دیوانه‌وار سلاطین (در این مورد خاص سلطان ماسک، سلطان الکل و ...) نمی‌کشد و هم برای شهروندانی که هیچگاه فردیت ترس خورده‌شان را چنین به اشتراک و همنوایی نگذاشته بودند. از سوی دیگر برخی از تحلیل‌های فیلسوفان معاصر از این وضعیت، هرچند تا حدی حاوی حقایقی از ماجراست اما به وضوح این تحلیل‌ها از غیاب مهمترین عنصر مشترک در وضعیت این روزها رنج می‌برد: «ترس و شوک» نکته

جالب ماجرا آن است که حکومت‌ها اعم از فرصت‌طلب‌ترین تا ابله‌ترین‌شان، رابطه‌ای را میان ترس و تهاجم شناسایی کردند (بنگرید به انواع ادعاهای حملهٔ بیولوژیک از چهارسوی جهان) که ذاتی مسئله است. در قرن چهارم پیش از میلاد، توسیدید در تبیین ریشه‌های نبرد پلوپونزی با بصیرتی خاص، پرده از این رابطهٔ تاریخی بر می‌دارد که اینک در زمانهٔ ما از نو چهره نموده است: «اسپارت‌ها از قدرت گرفتن آتنی‌ها به شدت هراسان و شوک زده شدند». تکرار فانتزی این رویداد در سطح اجتماع احتمالاً چیزی بیش از حمله به قفسه‌های مواد غذایی و شوینده‌ها در فروشگاه‌ها نیست. اما تا آنجا که به متوقف شدن زندگی روزمره مربوط است، این توقف بی‌سابقه و شوک‌ناشی از آن جامعه را جدا از خصلت طبقاتی‌اش، در بُهت فرو برده است. از قضا حالت بُهت شباهت زیادی به آن وضعیت خاصی دارد که انسان موقع فکر کردن به خود می‌گیرد. پس بجاست بپرسیم آیا به میانجی چنین شوکی، نمی‌توان دریچه‌ای برای تفکر جمعی به مسائل گشود و از طریق آن به فهمی همگانی از وضعیت دست یافت؟ وضعیتی که در آن کرونا نه طبیعت و نه علم، بلکه بیشتر به لجبازی هر دو شبیه است با نیروهایی که به قول مارکس «حرکت توقف ناپذیر سودجویی» را از سر تلنبار اجساد و عفونت ادامه می‌دهند؟

شیوع کرونا در ایران ظرف مدت سه هفته، بیش از هر زمانی دست‌گفتار رسمی را رو کرد، وجه ایدئولوژیک آن را حتی برای «خودی»‌ها آشکار نمود و تمام کلیشه‌ها و گزاره‌های مربوط به امنیت، موفقیت و سعادت را واژگون ساخت. طنز قضیه درست زمانی بود که فانتزی سعادت فردی در «تغییر نکردن» یا «سالم ماندن» و «مریض نشدن» جلوه کرد و تمام کاسه لیسان خصوصی‌سازی و پامنبری‌های ورکشاپ‌های موفقیت، از ترس دست به دامان دولتهایی شدند که آنها را بزرگترین تهدید علیه خود برمی‌شردند. اینک حاشیهٔ امنیتی که تصور می‌شد بسیاری از مشاغل ثابت و دولتی از آن برخوردارند، در حال فرو ریختن است. جدا از سرفصل‌های دائمی مانند بحران پناهجویان یا حکم حبس‌های سنگین برای نویسندگان و فعالان محیط زیستی که به شکل اسفباری دیگر مانند مرگ بی معنا شده است، اکنون در این وضعیت کرونایی، خیل بیکاران به رغم این که بیش از پیش در فشارند، نظاره‌گر اوضاع اسفبار کسانی اند که همیشه مامور بودند و معذور. آنها باز هم مامورند اما

عذرشان برای نرفتن سر کار پذیرفته نیست. اما تمام حقیقت در روزگار ما همان جمله کوتاهی است که آدورنو گفته بود: «زندگی بد را نمی‌توان خوب زیست.» اگر هم زمانی شانس شومی برای برخورداران از تنعم روزگار وجود داشت، حالا دیگر نمی‌توان از دل فلاکت جمعی، سعادت فردی استخراج کرد، دیگر نمی‌توان قورباغه را به راحتی قورت داد. محمدرضا نیکفر زمانی در یادداشت کوتاهی مفهوم «زرنگی ایرانی» را صورت بندی کرده بود و نشان داده بود گفتار حاکم چگونه و از چه طرُقی به یک فرد می‌آموزد که در همسویی با آن، از رذیلت برای خود فضیلت دست و پا کند. این فضیلت‌های جدید که سراپا معطوف به رفاه فردی است با عناوین و القاب دهن پُرکن، تحصیلات عالی، سبک خاص زندگی، نگاه توریستی به طبیعت و نهایتاً طبق یک توافق نانوشته و نوعی تبانی جمعی با «مستطیل کاغذی» یعنی اسکناس گره خورده است. اما همین بچه زرنگ ها به قول معروف اینجایش را دیگر نخوانده بودند. بانکها نیز به عنوان منابع لایزال اسکناس که افراد را تنها به اعتبار حساب شخصی‌شان «آدم» به حساب می‌آوردند- فراموش نکنیم که خشم فرودستان نسبت به بانکها در آبان ماه نه یک رویداد گذرا، بلکه سند تاریخی دوران ماست- تصورش را هم نمی‌کردند روزی از گرفتن اسکناس سر باز زنند. این مستطیل های کاغذی «با رنگ های شاد/ با سرهای مجسمه» که یاد و نام آن از دلها بیرون نمی‌رفت و ذکر آن همواره بر زبانها جاری بود، اکنون از دست زدن به آن باید به شدت پرهیز کرد. مطابق با این منطق واژگونی حالا که پول -این یگانه ضامن فضیلت و تنها حامی اعظم- نمی‌تواند از صاحبانش در برابر ویروس کرونا محافظت کند، و الکل- که صوفی اُمّ الخبائثش خواند- به کار پاکسازی اماکن پاک و شفا بخش مذهبی می‌آید، چرا سیگار در مقام دشمن قسم خورده دستگاه تنفسی نتواند حامی ریه ها باشد؟

اکنون که تجربه ترس همگانی شده است، فکر کردن به این تجربه ضروریست زیرا یگانه راه غلبه بر آن است. در مقابل، گفتار حاکم تلاش می‌کند از طریق مخدوش کردن رابطه بیرون و درون بر تجربه همگانی ترس دامن زند. هم‌زمان که به ما توصیه می‌شود از خانه بیرون نیاییم می‌باید به کرونا فکر نکنیم یا از فکر کرونا بیرون بیاییم. این منطق نیابت البته بسیار تکراری و

نخ نماست، از زمانی که از مردم خواسته شد وکالت فکر کردن را به دولت بدهند و کمی برای خودشان مبتذل باشند، یا خیالشان از بابت افزایش دلار می‌بایست راحت می‌بود، تا فقرهٔ اخیری که قرار بود به وکالت دولت از اولین شنبه بعد از رسانه‌ای شدن کرونا اوضاع عادی اعلام شود. این روزها نیز از همین جنس توصیه‌ها از مردم می‌خواهد از خانه بیرون نیایند در حالی که از فکر کردن به کرونا بیرون بیایند، درست زمانی که اصرار می‌شود درون خانه بمانیم می‌باید به کرونا فکر نکنیم (در درونمان نمانیم). از قضا این توصیهٔ توامانِ نرفتن/رفتن به بیرون و ماندن/نماندن در درون و این القای فراگیر که رفتن به بیرون یعنی قرار گرفتن درون وضعیت و ماندن در درون یعنی قرار گرفتن بیرون وضعیتِ کرونایی خود اصلی‌ترین نمودِ واژگون شدن مفاهیم است. این القائات ربطی به توصیه‌های حقیقتاً بهداشتی ندارد و در حقیقت دم‌دستی‌ترین و بدوی‌ترین تمهید برای شانه خالی کردن از اجرای قرنطینهٔ شهرها و مسئولیت‌های مرتبط با آن است. واقعیت این است که نه بیرون آن قدر که می‌گویند ترسناک است نه خانه آن قدر جای امن، زیرا رابطهٔ درون و بیرون را نمی‌توان مطلقاً قطع کرد؛ و این نشانه‌ای دیگر بر این است که کرونا طبیعت نیست که با بلوار کشیدن یا باغچه درست کردن، شکل جدیدی از تهاجم و سلطه را با آن پیاده کنیم و در عین حال علم هم نیست که بر اساس چنین توصیه‌هایی، همه چیز همین طور سالم و مرغوب باقی بماند. حقیقت این است که کرونا همان قاعده‌ای است که ما هر جا که باشیم درون وضعیت آن قرار داریم؛ یا همان برهه‌ای است که سرفصل تجربه کردن منفیت علم در کنار فردیت ترس خورده و منزوی است. اگر خوش‌باشانه، کرونا وضعیتی نباشد که مستعد پیوند خوردن به کمونیسم باشد، دست کم نوعی کمونیسم بر اساس شوک مشترک را می‌توان به شکلی احساسی تجربه کرد، آن هم احساسی که تنها شاهدان یا حاملان آن احتمالاً بدون آخرین وداع پیچیده در نایلون و آهک در گورهای عمیق خفته‌اند. با این حال آنچه بیش از این و مهمتر از این باقی می‌ماند فکر کردن به عنصری است که علی‌رغم ماهیت شیطانی‌اش، تنها عامل تفکر همگانی و عرصهٔ انتقال تجارب اشتراکی شده است. به این اعتبار، فکر کردن به این وضعیت از درون آن اگرچه دشوار اما ضروری است. زیرا هیچ موضع امنی و هیچ گونه فراغتی که ناشی از دست کم ثباتی نسبی باشد، وجود ندارد که آدمی در پناه آن بتواند

پیرامون مسائل مختلف بیاندیشد و چه بسا آن که امروز سخن می‌گوید اندک زمانی بعد در اثر عفونت از دست برود؛ با وجود این، توگویی عجالاً نفسِ تفکر می‌تواند بیماری را به تعویق بیاندازد و به عبارتی فکر کردن، (همانگونه که همیشه بوده است، بار دیگر) خود زندگی است، شاید چیزی شبیه رقص هیستریک پرستاران در فضای مرگ زده بیمارستان ها، یا به قول فون تریه «رقصیدن در تاریکی».

با این همه، ساده‌انگارانه خواهد بود اگر با ذوق زدگی همه چیز را بر پایه منطق واژگونی استوار سازیم. به رغم این که برخی مفاهیم ایدئولوژیک از درون منفجر شده است، هنوز بسیاری از امور و مسائل در چنبره واقعیتِ سفت و سختِ اقتصادی و سیاسی گیر است و چه بسا در این اوضاع و احوال خفه کننده‌تر شده است. بیکاری و بلا تکلیفی کارگران روزمزد، شرایط خطرناک پرستاران با چندین ماه حقوق معوقه، وضعیت بیماران عادی و موارد متعدد دیگر که همگی قربانی تبعیض سیستماتیک حاکم بر وضعیتند. اگرچه تبعیض طبیعی نیست، اما «طبعاً» در بهره‌گیری از امکانات مالی، بهداشتی و درمانی تبعیض و بی‌عدالتی همچنان پابرجاست. با وجود این، حتی اگر کرونا، «طبیعی» نباشد، مرگ بیش از پنجاه نفر از برخورداران از سفره انقلاب در اثر ابتلا به کرونا حاکی از پوزخند طبیعت به کسانی است که مفهوم «طبعاً» را فقط به خود اختصاص داده بودند.